

لا يخلو أهل من ذهب من الخلفاء من شي منها بل هم على نط السيف الصالح في العمل بما يدل عليه كتاب الله
 وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات حلل الكتاب والسنة
 من نحو صرف وسمان وبيان واصول ولغة وعدم اخلاصهم بما عدل ذلك من العلوم العقلية ولو لم
 يكن من الزيادة الا التقليد بضمير الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة تخص الله بها
 اهل هذه الدار في هذه الازمنة الاخيرة ولا توجد في غيرهم الا نادرا واداريب ان في سائر الدار لاسيما
 المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ طالب اهل ديارنا هذه الى رتبة ولكنهم لا يفارقون
 التقليد الذي هو داب من لا يعقل بحججه ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة
 وان وجد منه من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كان تسمية وامثاله وان
 اكثر التعجب من جماعة من اكار العلماء المتأخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعد كيف يتفقون على
 تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونه قد عرفوا من علم اللسان ما يكفى في
 فهم الكتاب والسنة بعضه الى اخر ما قال وفي بيان ذلك قد اطبب واطال ودين جارت دلالات ديار ديار
 علماء ومشايخ من در على دار اظهرى محض نبوة بل جمع سيكر دند در ميان علوم آليه وفنون سنه وپهيت داب
 نماذة اين گروه سيما شاگردان شوکانی رحم على اخصوص اب اين بنده وبعض ايران وفرزندان او وچون در
 مذهب با تقليد احدی نيست در بعض مسائل بيان اين عاجز و حضرت شوکانی و شيخ الاسلام ابن تيمية و حافظ ابن القيم
 خلافي بوده است و ظاهر آنست كه اين خلاف از راه تصور فهم ما قلت در ايت ماست و با بجملة ابن الوريري هم اثر
 گوشه گير و عبادت و علم روشن ضمير بود و در معارف و حقائق ايماني و ايماني بي نظير تو في رحم في نشأ
 سيد محمد بن اسمعيل بن صلاح الامير امام صنعا و علامه بين و شاعر مجيد و مجتهد مفيد و محدث كامل و عارف واصل است
 عامل بود بكتاب و سنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد بتقليد احدی از اهل علم نداشت شوکانی گفته و كانت العاقبة
 ترميه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الامهات الست و سائر كتب الحديث جامع الامانيها
 و من صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لاسيما اذا نظرت بفعل شي من سنن الصلوة كرفع اليدين وضمها
 و نحوها فانهم ينفرن عنه و يعادونه و لا يقبلون له و زنا وليس للذنب في معاداة من كان كذلك العامة
 الذين لا تعلق لهم بشي من المعارف العلمية فانهم اتباع كل ناهق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان
 هذا الامر حق قالوا الحق وان قال باطل قالوا باطل انما الذي نيب لجماعة قروا شيئا من كتب الفقه الى اخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده و گفته و بالجملة فهو من الائمة المجددين لعالم الدين وقد رايته في المنام في سنة وهو عيشي راجلا وانا راكب في جماعة معي فلما رايته نزلت فسلمت عليه فدأر بيني وبينه كلاما حفظت منه انه قال لي دقق الاسناد وناق في تفسير كلام رسول الله صلاته عند ذلك عن اهل الحديث ما حالهم في الآخرة فقال بلغوا بجد شهر الجنة او بلغوا بجد شهر بين يدي الرحمن الشاك مني ثم اكل بكا عاليا وضمني اليه وفارقني فقصصت ذلك على بعض من لم يد في التعبير وسانت عن تعبير البكا والضم فقال لا بد ان يجري لك عاجز له من الامتحان فوقع من ذلك بعد تلك الزوايا بجانب وخرائب كفى الله شرها ووق في سج في سنة ووالدة كان من الفضلاء الزاهدين في الدنيا الراغبين في العمل الآخرة وله عرفان وشرع جيد گویم تا سنج وفات شریفش در نظم حدیث است محمدی فی جنان الخلد قد نکلا و احمد که بعض او غار با نایز چمان اندیشیدند که با این هر دو بزرگوار از امتحان ابتلا خواستند بجهت آنکه حکایت سنت میکنند و در برابر ادله تقیید بنده نبی شناسیم و شکایت و حکایت را از بلده سورت تا ندره و روم رسانیدند و لکن حفظ و صون الی کفایت شرور این اشرار کرد و کفی الله التوفیق القاتل و باجملة سنت اند در باره عباد مخلصین تعیین نمود چنان جاری و ساری بوده است که هر که دامن سنت بست حکم بگیرد و اقله طلبان تقلید کیش در پی آزار او میشوند و از زبان و بیان بتقصیری از خود دراز از اعراض و مال و جاه بگذردم و رضائید بدهند خواه این بلا باورسد یا نرسد اللهم انت ولی فی الدنیا و الآخرة توفی مسلما و الحقنی بالصالحین و احشرنی فی زمرة المحدثین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامه کبیر مجتهد مطلق است در جمیع علوم باع بود در قرآن و مشهور شد در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حساب ابن تیمیة حتی کان لا یخرج عن شی من اقواله بل ینصر له فی جمیع ذلک وهو الذی نشر علمه و اعتقل معه واهین و طیف به علی جمل مضر و بالدره ظلمات ابن تیمیة افرج عنه و امتحن بجنة اخرى بسبب فتاوی ابن تیمیة و کان ینال من علماء عصره و ینالون منه او را مؤلفات متعدده نافع بسیار است و بیشتر از ان موجود نزد این خاکسار است منازل السائرین را که از شیخ الاسلام مروی است شرح مذابح الساکین نام تبحر او در علم سلوک از ان معلوم میشود در بدو طالع گفته کل تصانیف مرغوب فیها بین الطوائف كما قال ابن حجر و الذی و لیس له على غیر الذی یل معول فی الغالب و قد میل نادری مذهب الذی نشأ علیه و لکن لا یتجاسر

علی الدفع فی وجوه الأدله بل الحاصل الباردة کما یفعل غیره من المتأمل هین بل کابدله من مستند سینه
ذک و غالباً بجائزه الاضافات و دلیل مع الدلیل حیث مال و عدم التعلیل علی القلیل و المقال و لظنها
سرت الیه بركة ملازمته لشیخه ابن تمیمه فی السراء و الضراء و بالجملة فهو واحد من قام بنشر السنة
و جعلها بسنه و بین الاراء المحدثه اعظم منه و رأی شیخه فی المنام و سألته عن منزلته فقال بانتم فی
طبقة ابن خزيمة مات فی ثالث شهر رجب سنة رخصه الله عنه

شیخنا شیخ شیخنا بواسطه واحدة و بواسطین محمد بن علی بن محمد بن عبد الله الشوکانی
الیمانی سلی بن علامه من مجتهد مطلق آند یار و امام ائمه جملة اقطار فخر خلف بقیه سلف صاحب مولفات نفیسه و
کلمات غیر قناهیة عارف باصل الی رحمة الله است ترجمه شریفه خود در بدر طالع مبسط تمام نوشته و جمعی
بهم بافزا در ترجمه او در مولفات حافظه پر داخته وی از اولاد بود علیه السلام است و در صنعا معروف بشوکانی
شده نسبت بشوکان که قریه ایست بر مسافت یکروز از صنعا و آنرا حجره شوکان گویند و آنکه در اتبات
شوکانی نسبت بقبلیه نوشته شده پس بجای قریه الفلز قبلیه سهو القلم کاتب یا طابع است در قناوس گفته
شوکان حصن البیمن و بین حصن از اعظم حصون یمین است صاحب ترجمه از آنجا است و میان حجره و شوکان
کوچه بزرگ و از واقع است داین حجره معمور است با بل فضل و سلاح و دین از قهیم زمان و در هیچ زمین وجود
عالی خالی نبوده و ایشان را نزد اسم من جلاله عظیم است و در آنجا روسا و کبار گذشتند اند اگر چه قریه
بزرگه صنعا این نام شوکان شهرت دارد و باجملة صاحب ترجمه در سنه سبع و سبعین و ثانیة و الثانیة متولد شده
او را مولفات بسیار است و در نظم بدیضا داشت امام منصور باند او را قاضی القضاة صنعا کرد وقتی که میان
سی و چهل سال بود اما وی این قصار را بتلامی انکاشت تاریخ وفات او بعضی سنه ۱۲۵۵ نوشته اند و بعضی سنه ۱۲۵۶ و صحیح
ثانی است محرر بطور دو سال پیش از وفات شریفش متولد شد و از مولفات لطیف قسط عظیم فیوض ظاهری
و باطنی در گرفت در اول نیل الاوطار مطبوع مصر و در اتحات النبلا و ابجی العلوم ترجمه حافظه اش مرقوم است
اگر زیادت علم خواهی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش مبسط آن همه فضائل و احوال ندارد و باجماله حضرت وی
قدس سره است و سه سال از قرن دوازدهم و پنجاه سال از قرن سیزدهم در یافته و ذوالقرنین عمده خود
بوده و باین حساب عمر شریفش هفتاد و سه سال میشود و الله اعلم از آنچه وی در آخر ترجمه خودش تحریر فرموده است
واضح میشود که قسطی عظیم از ذوق صحیح و وجد صریح و حصه بزرگ از دریافت معارف و حقائق داشت قال

وهو الآن يسأل المد الذي لا اله الا هو اعلمكم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن ختامه وينيا من خيرى البريات
 مراد وسيدده في اقواله وافعاله وينزع حسب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيغوز نميل وتقالق الطريقة
 اللهم اجذب الي جناحك العلى جذبة يصحى عند ما من سكر غزوره وافتح له فوفته يخلص بها عن تجاليم الظلم الى المعارج
 الحقيقية ولا تخرب من بزه الدار الابدان لسبح في بحار حبك وتغسل ادران قلبه بمياه قربك فانك اذا
 شئت جعلت المرية مراداً

اذا كان هذا اللد مع يورى صباً على خير ليلي فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال

وكيف ترى ليلي بعين ترى بها سواها وما طرقتها بالمدامع
 وتلد منها بالحدث وقد جرى حديث سواها في حروق المسامع

بل اقول كما قال الاخر

الا ان وادي الجحيم اضنى تراه من المسك كاقور او اعوامه رندا
 وما ذاك الا ان هذا عشية تمشت فجوت في جوانبه بردا

واقول

اذا راض بما قضى واقفت تحت حكمه
 سائل ان اقلد بها تخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال

العقوي جي من بنى ادم فكيف لا يرجى من الرب

واقول مجيز هذا البيت

فانه ارايت بي منهم حسبي به حسبي

واين عبارت صريح ست در حصول مقام تسليم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا ووصول بنازل حقائق على
 الصحرار زقتي منها ما رزقته واجعله متاعا وبل اغالي الى حين وانعقني بالصالحين واجعل لي
 لسان صدق في الاخرين

ابراهيم بن علي القشلي از مردم ساحل بحرست که با وادی زبیه قریب دارد صاحب کرامات سائره

و احوال ظاہرہ بود جامع میان شریعت و حقیقت موثر عبادت و خلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد الشریفی مولف طبقات انخاص فی ذکر اہل الصدق و الاخلاص کہ کتابی در مناقب اولیاء میں است نوشته ظہرت علیہ الکرامات و قرات عنہ الاشارات و صحبہ جمع کثیر من اصحاب احمد صیاد روزی علیہ السلام سخن میگرد ویرا زہر نمود باز زمانہ گفت اللہ اعقل لسانہ در حال زبانش بند شد بسوی برید برآمد و گفت یارب و متک لا برحت من ہذا الموضع حتی ترد علی ما و بہت لی او تعالی زاری او شنید و رز بسط کرد چون نزد فضل آمد گفت یا الص صحت الی موضع کذا او شکوتی

ابراہیم بن عبد العبدین زکریا امام کبیر صاحب علم و صلاح و عبادت و زہد و روح ست و می آنحضرت خواب دید فرمود ای ابراہیم بر من سورہ مریم بخوان چون این آیت رسید وان منکم الاواردہا فرمود نعم الاہل الیمن گفت کہ ام اہل یمن فرمود سورہ را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حیس گفت و لہر نالوا ذلک یا رسول اللہ فرمود بصبر علی جود و لا تھمرا سمعیل حضرمی چون از نزدیک گزار وی میگذاشت از مرکب فرود می آمد و زیارتش میکرد و بوسی خود آمدہ ریستہ خاک دراز میشد و باین ابیات

کثیر متشکل مینمود

خلیلی ہذا ربیع عزیزہ فاعقلا	قلوصیکما ثم احطال احیث حلت
و مسائر باطال ما من جلدھا	و بیتا وظلال احیث بانث حلت
ولا تبا سائل یعفر اللہ ما مضی	اذا انقاصت ما حیث صلت

احمد مجمل عالم کبیر و عارف شیرست از اولیاء و یمن میمون اورا کرامات بسیار بود روزی نزد او مصروفی حاضر شد بروی این آیت بر خواند قل اللہ اذن لکم علی اللہ تفترون شیطانش فریاد بر آورد و گفت لا و اللہ لا و اللہ بعد فوت احمد کی از حضار آن مجلس بر صروع بہان آیت خواند شیطان خندید و گفت الایۃ الایۃ و الرجل غیر الرجل در ششہ از دنیا بر رفت

احمد صیاد و از کبار اولیاء و اصحاب احوال ست ثقتہ بود یکی در خوابش مذکور یا صیاد انت تردینا قال نعم فقال انقطع البیانی المفازات قال فقرکت الاہل و الاولاد و انقطع الی اللہ تعالیٰ وی گفتہ بعض مشایخ گفتہ اند کہ در دل من خطور شد کہ حقیقت مخالف شریعت است باقی آواز داد ای فلان کل حقیقۃ تعالف الشریعۃ فی باطل وی گفتہ العارف مع الخلق بارکاندوم مع الحق بجانہ

و هم وی گفته اند از فن مقدار قلمخیا و هونانم و ناطق و هو و اسمت و صاحب و هم فغانه و او را گفت
پرسیدند گفت آنچه حاله آواز نیست بمقاله نعال

احمد بن ابی انخیر شامی از علماء و عرفا، همین است بعضی علماء آنحضرت را صلوات بر خراب و در نزد پهلوی
وی مردی تشنه است فرمود این ابی شامی گفت نه فرمود این احمد بن ابی انخیر است که لم یزل پیوسته است
احمد بکرمی شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفلسف در علوم شرعی بود در تصوف و تراجم احادیث شامیه و منابع
مصطفویه تصدیق دارد وی گفته الفقراء هم فرم فرغی عن الكل و ما دخلوا من حیث خرجوا و لا
خرجوا من حیث دخلوا

اسمهیل بن محمد مضر بن ندوة فریقین در عمده اهل طریقین است وی گفته زوال خدایا صلوات بر خراب و دیدم
در پییدم که الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون که امر کس اند فرمود در رسه گفته ام که امر در رسه فرمود در رسه
علم گفته در رسه قرآن فرمود اولی انک اصغیرا الله

علی طواشی از کرام عرفی و شیوخ اولیا دست در وی برای نماز جمعه با جمعا از اصحاب میرت بر مردی
منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دست نام دادن آغاز کرد و خواستند که بوی بیاویزند شیخ گفت دعوی
معه ما یکفیه در دم آتشی در وی زد و آنها را نخواستند منطقی نشد تا آنکه بعضی جسم بیخوت صاحب طبقات آنخواص
گوید ذلک مما استفاضت بنک البلاد اذ کان علی صلا من الناس یا علی زوی حکایت کرامات بسیار
کرده و اشاره او در سلوک و جز آن نقل نموده

جمال صوت علی از واصلان طریقت و صاحب جمالان حقیقت است شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء
ذکر کرده که وی عمری خون خورد و جان کند و مال و جاه بذل نمود تا در محاذات بجا آورد و منصفی مسلم یک کوزه
یابی یافت نگاه و وصیت کرد که رس خاکنم بنویسند و کلید صراط را بسطند داعیه بالوصید ضا و ناسکی
قدیمی پسند بر برد و ستان تو زد او را در کار ایشان کردی

سگ اصحاب گفت روزی چند پنهان گفتم مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم حق السالمین علیک من بچاره و در دست ایجاد آواره را از پرگان
این قوم بحرمان گزین و از ان نظر خاص که بایشان میرسد محبوب گردان انک علی صاقله قدین
و با اجابة جدیر سه عمر گذشت بجزوی اگر روز پسین + ختم بود دولت دیدار شود باکی نیست

مالک دینار از شاہیر زہا دست و از کلام عباد خلیفہ حسن بصری است سعدی گوید
 ترا کہ مالک دینار نیستی سعدی
 طریق نیست بجز زہد مالک دینار

وی گفتہ ای نفس نجی کہ تو میدہم ناز راہ عداوت است بلکہ غایت شفقت تا فردا آتش فتنہ بسوزی
 چند روز صبر کن تا نعمتہای لایزال بیانی وی چون در نماز ایام نصد و ایام نستحین خواندی بگریستی کہ کاذب
 می شوم از آنکہ استعانت از دیگران میخواہم در حج وقت لبیک گفتن بنالید کہ مبارک اجواب آید لا البیک می
 گفتہ اگر نہ آگند کہ ہر کہ از ہمہ بدتر باشد از مسجد برد آید اول من بر آیم گفت ہر کہ با مردم سخن گفتن دوست ندارد
 از سناجات طش اندک بود و عمرش ضائع و گفت ہر کہ طالب شہوت بود شیطان از وفا بیخست ہر کہ
 اورا دیدی در نماز دیدی با خود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی بتماشای بیرون آمد اورا ندانند یا
 مَالِكُ مَالِكُ ان کا لقب بمسجد گشت شبی آتشی در بصرہ افتاد مالک بالا رفت و نظارہ کرد دید گروہی در
 پنج و لقب افتادہ و گروہی رخت میکشد گفت فجا المحفون و هلك المثلون بقیامت نیز چنین خواہد بود
 وقتی زنی اورا گفت ای مرا بچہ جواب داد بہت سال است کہ مرا کسی بنام من نخواند الا تو نیک دانستی کہ
 من کہیم بعد از مرگ اورا در خواب دیدیم و پرسیدند کہ خدا با تو چہ کرد گفت خدا تعالی لویدم با ہمہ گناہا بسبب
 حسن ظن کہ بخداوند ہشتم و بگمان نیکو کہ بوی ہر دم ہمہ محو کرد

حبیب عجمی ولی قبہ غیرت و سستی پرودہ وحدت است اورا گفتند کی را ازین پنج نماز نمازی فوت شد و نماند
 کہ کہ نام مست چه باید کرد گفت این دل کسی بود کہ از خدا غافل است اورا ادب باید کرد و ہر پنج نماز را تقصا
 باید نمود وی در گوشہ نشسته بود و میگفت ہر کہ با تو خوش نیست خوشش مبارک و ہر کہ با تو انس نیست باہکس
 انس مبارک گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریہ از صپیت گفت ترا نام عجمی است اما اولم عربی است در ویشی گفت
 اورا دیدم در مرتبہ عظیمم آفر عجمی این مرتبہ از کجا یافتی آواز آمد آری عجمی مست اما حبیب مست

فضیل عیاض عارف مشہور است در ابتدا احوال بر زنی عاشق بود ہر چہ در راہ زنی می یافت براو صبر
 میکرد و نماز میکرد و این آیم خواند و اخرون احقر فایذنی ہر خلطوا عملا صالحا و انہم سینار و زنی کاروانی
 از بیابان میگذاشت در میان آن عافلی این آیم بر خواند العریان للذین امنوا ان تحشع قلوبہم لذلک الله
 و ما نزل من الحق کویا تیری بر جان او آمد گفت ان وحان فتاب و اناب شی بارون رشید بر خانہ
 اور رسید این آیم خواند ام حسب الذین اجتزحوا السینات ان یجعلہم كالذین امنوا و عملوا الصالحات

سواء عیاهم و عافهم ساء ما یحکمون ہارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت است چون دست او
 بر دست فضیل آمد گفت ما این ہذا الکف لو بنما من النار و عرفات از او پرسیدند کہ حال این بنی
 چون می بینی گفت امر زیدہ اند اگر فضیل در میان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
 و اخبار می گفتم پس گفتم مبارک شبی کہ امشب بود و ستودہ نشستی کہ دوش بود همانا کہ ششستنی چنین بہتر
 از وحدت بود فضیل گفت بد شبی کہ امشب بود و تباہ نشستی کہ دوش بود گفتم چرا گفت زیرا کہ تو ہم شب
 در بند آن بودی تا منی گوئی کہ مرا خوش آید من در بند آن بودم تا از کجا جوئی نیکو گویم کہ پسندیدہ خاطر
 تو آید یعنی یکدیگر از خداستغالی باز ماندیم تنہائی بہتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیرت او آمد گفت
 بچہ کار آمدہ گفت تا از تو آسائشی بایم و موافقت کنم گفت بخدا کہ این بوشت نزدیکتر است و نیادہ
 مگر از برای آنکہ مرا بدو غم بفریبی و من ترا فریم بدو غم می گفتم مردم کہ از یکدیگر بریدہ شدند سبب
 شدند ہر گاہ تکلف از میان برخیزد گستاخ با یکدیگر تو اندر زیست یکی اورا گفت مرا وصیتی کنی گفت از باب
 متفرقون خیر ام الله الواحد القہار وی گفتم ہر کہ را خدا دوست دارد اندوہش افزاید و ہر کہ را
 دشمن دارد دینا بروی قریش گرداند اللہم اجعل الدنیا لکبرھذا و ہر کہ از خدا ترسد ہمہ چیز از او برسد
 ابراہیم او ہم سید الطائف جنید بغدادی اورا استغاث القلوب گفتی و امام ابوحنیفہ و مولانا ابوسید ابراہیم میگفت مریدان فاضل
 اورا گفتند انتم سخن شغولی چرا حدیث فیجوانی گفت ہنوز از یک حدیث فارغ نشدم تبارک الذی انزل کل عبادۃ کویم شاید خود
 مریدان معنی باشد و در بابین کہ سبب حدیث موجود است بعضی میگویند قبر او در شام است و برخی میگویند در بغداد و سلسلہ از ہمہ
 ازوست و مذیفرہ مرثی ضیفہ اوست وی گفتم پانزدہ سال سخن و مشقت کشیدم تا اندیشیدم کن عبد ا
 فاسترحنت یعنی فاستقم کما امرت اورا چون وارد وی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند لو کہ دنیا بینند
 تا این چہ کار و بار است و از ملک خودشان تنگ آید ہم وی گفتم ہر کہ دل خود حاضر نیابد در سہ موضع دین
 نشان آنست کہ در بر و بستہ اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
 کردن شقیق اورا گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و ازین شہر بآن شہر میگریزم
 و ازین کوہ بآن کوہ تا ہر کہ مرا بیند پندارد کہ عالم با وسواس دارم تا باشد کہ دین از دست اہلبیت بگاہ دارم
 و بیلاست از دروازہ مرا بگردانم و روم منضم از او پرسید کہ چہ پیشہ داری گفت دینا را بطالبان دنیا
 گذار شدہ ام و عقبی را بخو استار ان تہی در میان ذکر گذاریدہ ام و دران جہان تقای خدا گیرے

پرسید چه حرفه دارم گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت همیشه نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم
 به پیوسته نماز بخواند و در کتب علم هرگز که من است از روزی در چند پرسس حرا با این فصول چه کار است
 از او پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود ز زید و بر قحاک بیقاد پس بر قاست و گفت ان کل من فی السموات
 و الارض الا آتی الرحمن عبداً گفته پیر اول جواب نداری گفت ترسیدم که اگر گویم بنده اویم او حق
 ندانم طلب کند و اگر گویم که نیم تو انم که گویم نمی از وی وصیتی خواست گفت بنده بکشائی یعنی کیست کشاده
 در زندی زبانی وی ببحرار نرفته بود لشکری پیش آمده گفت آبارانی کدام طرف است اشارت بگورستان کرد
 ابو عبد الله مغربی از قدامه شایخ است از طبقه ثانیه ابراهیم شیخانی خلیفه است صد و بیست سال عمر یافت
 به سینه در سفر می برد و در انم احرام می داشت هرگز جامه او چرکین نمیشد و موی او نمی بالید گفت هر که دعوی
 بندگی کند در این روز مرادی بود در روی غارت است ندگی آن زمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت
 در ویشان انصی اینان حق از برکت ایشان بلا از خلق منع میشود و گفت منعت ترا از دنیا ندم تا که او را
 خدمت کنی خدمت کند هر گاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتانی قدس سره در تفسیر قرآن بسیار کردی و در شبان روز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی حسیل
 دیدم گفتم کیستی و کجایی باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم از زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی
 و کجایی باشی گفت فنده ام در دل اهل نشاطی نام گویم اعمال هر چند در دنیا اعراض اند اما در اینجا برگرزند
 موزون نموده شوند پس اولیای اگای در تمام عالم مثال بنمایند بر متعلق آن سوال می آنگاه بند وی گفته بی غیر
 انتم نخواهید دیدم گفته چه باکم که دلم نمی در فرود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم انکه الا انت گویم بنده
 تا چندین ست یا می یا قیوم بر تنک استغیث لا تخلفنی الی نفسی طرقة عین و اصلح لی شالی کله و با بکل این کلمه مبارک
 اثر با دیدم که در هیچ شئی نیافتم بلکه از گفتن یاد آور شده در هر روز از اندن او بر زبان لغت وقت آمده
 کتابی گوید تقوی همه خلق است هر که را خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین است
 و توکل در حقیقت کامل شدن یقین است و گفت در می بوقت انقباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطعیت
 فاضله از عبادت است گفت با دصبا مغزون است در زیر عرش چون صبح بدد باد صبا بوز و
 تا ناله اسک استغفار برساند

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره فرمود ابو محمد رویم است گفت رضا و قسم است رضا و

و رضا از و رضا در و در تدبیرت و رضا از و در تقدیر گشتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که همکار را
 بخند گذار و در بلا صبر نماید وی از طبقه پنجم است شافعی مذہب بوده اما زمانه خود بود در انواع علوم
 وی گفته التوحید الاغراض عن الطبیعة بنید و ابن عطاء و جریری و سین علاج و غیر هم یادیده بود
 لقمان سرخسی قدس سره در اول حال صاحب تجاہد بود تا که عالی بر او غلبه نمود که عقل را در بر بود مجذوب
 شد از وی پسیدند این چه حال است گفت هر چند بندگی کردم پیش می بایست در مانندم گفتم خداوند پادشاه
 مجاز را چون بنده پیر میشود آزادش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آواز سب
 شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که نقل از بر گرفته او از غلظت و مجامین است در وقت مرگ یکی
 او را گفت بگو لا اله الا الله نسیم کرد و گفت ای جوهر ما خراج داده ایم و برات گرفته ایم و باقی بر تو خدایم
 شیخ عبدالعزیز از فرزندان ابی ایوب انصاری است با حنف بن قیس در خراسان آمد و در برات
 سکونت فرمود و از مواعظ و هدایت برات را گلزار نمود از اینجا است که مشایخ برات را با شیخ انصاریان
 گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد در سال او مشهور است و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر کیبار بگوید بنده
 من از عرش بگذرد خنده من و گفت کاستی اگر چه تلخ است ولی از بوستان است عبدالعزیز که چه مجرم است
 ولی از دوستان گفت التصوف هو الخلق ابو سهل معلوکی گفته خلق اعراض است از اعتراض مناجات
 وی در رساله غیب نمکی و شورش دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبدالعزیز است خلیفہ شیخ ابوسعید ابو انخیر است بترت باطن و در ظاهر
 مرید ابوظاهر فرزند ابوسعید مذکور بود ابوسعید وقت وفات وصیت کرد که خرقه من بوی حامد ابوظاهر آرزو کرد که این وقت
 ولایت نصیب او شود گفت این کار با زور است نیاید آرزو بگیری دادند و علم شیخ ما را بر در خواست
 زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خواستند بود

مناجاتیان ذکر خوان من اند
 خراباتیان خود از ان من اند

وی اعی بود در دست و در سانسگه تو به نود

توبه از باره در ایام جوانی کردم
 اول سستی من بود که شیار شدم
 در چهل سالگی حق تعالی او را علم لدنی عطا فرمود کتابها تصنیف کرد در سراج اسکندریه نوشته اکنون شصت
 و دو ساله ام که این کتاب تصنیف کرده ام و صد و هشتاد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم بحال

این چه دوت است که او را دست بهم داده آنحضرت صلی الله علیه و آله فرماید که آن یصلی الله علیه و آله و سلم در جلا خیرات من
حسب الله و وفات او در سنه ۶۰ بود

سالار مسعود و غازی در مناقب الاولیاء نوشته وی از اولاد محمد بن حنفیه است که در شش ستر معلی خواهر
سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساہو سالار اکثر کفار را تر تیج آورد و بقیه گریخته بقتوح در پناه رای اعیال
آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند و عیال خود ستر معلی را با جمیر غلبه داشت ۲۱ رجب سنه ۶۰ سالار مسعود متولد
شد تولد ناصر دین تاجی است چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد و اموال و امتعه گرفته بغزنی رشت مسعود
در هندوستان ماند اکثر مواضع فتح کرد و اموال بسیار و سپاه بسیار بهم رسید رای جمیال که راجه دہلی بود
و پیشش گویا جنگ عظیم کردند از دست گویا نرخی بر مینی سالار مسعود رسید و دندان هم شکست گردید اما
فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد حشمتی است مردم هر چند گفتند که تخت دہلی نشیند گفت مطلوب این انتقال
امر آلی است ز پادشاهی خطبه بنام محمود خواند و یقین ج برب آب گنگ دائره لشکر کشید اعیال به نیاز مندی
پیش آمد و ملازمت نموده بخدمت راهداری ممتاز گشت سالار در راه عبور کرد و اکثر رایان اطراف را شکست داد
در اطاعت اسلام آورد و در سنه ۶۰ اشبان بخت شکار به اراج رفت و فرمود از خیابوی محبت می آید استقا
نمود و سوچ کند که معجز عظیم اخبار بود هر من نموده باغی عظیم پادشاه است رایان به رایان جنگی عظیم در میان آوردند قضا
در آن معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۴ رجب سنه ۶۰ تیری بر شهر ک سالار مسعود رسید که شادت گویان شهرت
شادت چشید و در همان باغ دفن شد و رواج بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجه معین الدین حشمتی در سنه ۶۰
در جمیر در وقت رای تیمور اقد و مع فرمود و اسلام را از سر نو تازگی بخشید و مداح محمد انتمی جانان هندوستان
میله به اراج میکنند و شرکما و کفر با کفر آن شهید میان می آرد و آنچه از برای همه اولیاد تصرف ثابت میکنند
همچنان اعتقاد مشرکانه و اراوت کافرانه بجناب او نیز دارند و وی و حمله او ایام هزار دل از حیرت کات در اند
شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجلاء مشایخ خوارزم است از مریدان شیخ عمار بن یاسر و از شاگردان
تلامذه حلی سنه ۶۰ در زمان طلب علم باهر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بظا منه کبری لقب کرد و بعد طام
افتاد کبری ماند او را ولی تراش ازان گویند که در غلبه حال بهر که نظری افکنند ولی میشد با با فرخ جامه خود با و پوشانید
و گفت ترا وقت دفتر خواندن نیست و وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم خواب
دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو انجناب گفتم بشدید یا بتخصیف فرمود شد و دستم که از دنیا انجناب باید کرد

تجزیه اختیار کرد موی پادشاه را پدید آمد و تا چنگیز خان بر او خروج نمود خلفا را خود را گفت بهلا و خوار ما
 روید که آتش از سمت مشرق فروزان شده سحر تا مغرب خواب سوخت درین است همچو این فتنه واقع
 نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا منفع گردد و فرمود بلا مبرم است دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیان گفت
 مرا حکم نیست همین جا شهید خواهیم شد خلفا بهلا و خود با رفتند چنگیز خان و کفار مغول در خوارزم درآمدند
 خوارزم شاه بگریخت کشته شد خلعت تابع گشت شیخ مقاتله کرد و چند کفار را کشته پرچم کافری بر کشید
 ناگاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کرد و نوشتند
 تا که آزار برینند در مناقب اولیا گفته پرچم موی سحر میگویند موی روم گفت ه
 ما از آن خسته ایم که ساغر گیرند
 بیکی دست نمی خالص ایمان نوشته
 بیکی دست دیگر پرچم کانسبر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هشتاد و هجری بود و مجد الدین بغدادی فیض او است

شیخ علی ابوالحسن مغربی قدس سره وی گفته در منبری گفتتم الهی ترا کی شاکر باشم خدا آمد و تقی که غیر خود را
 منعم علیه زمین گفتیم چگونه که تو بزرگوار، و علما و ملوک انعام کرده آواز آمد اگر اینانی بودند راه از که می یافتی
 و اگر علما نمی بودند اقتدا بکه میکردی و اگر ملوک نمی بودند ترا همین که کردی پس این همه نعمت من است بر تو از
 مقالات اوست هم باید که خوشی تو یافتن ما را و بر آمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عرض
 حاجات باشد و الا از مجربان باشی و فاشم در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع است

محمد دوم آنجی جمشید را چنگیزی ساک صاحب بنده بود گویند ارشاد از شاه شریف بوعلی قلندر یافت بعضی
 میگویند خلافت از محمد و همبانیان داشت در اصل از قد و انیان اطراف گفتند بود از طرف پادشاه منعبی
 داشت ترک کرده بجا بده و ریاضت پرداخت و فات او روز چهارشنبه در هم شوال در سنه ششصد و چهل
 و دو بوقوع انجامید را چنگیز محله ایست از شهر قنوج مدفن او انجامست و می صاحب انعط است و در موم شیخ
 عنه در مجموع مخطوطات او را بقلم خود نوشته از انجمن این است که وی گفته او تعالی هرگز جایی را ولی نگرفته و در

کتاب خود گفته و اعرض عن الجاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب است
 صحبت بدکاره تبه می کشد
 دیگر سید بنامه سیه میکند
 و هم وی گفته رجل و نصف رجل و لاشی ذالرجل الواصل و نصف الرجل الطالب و لاشی طالب اللینیا

گفت طالب مذاق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زد و در اعمال پیروی او کند
 و آنچه وی صلعم فرموده است از آن برابر روزی تجاوز نماید همیشه بر جاده سنت مستقیم باشد و اگر کمی بر روی
 دریا میرود دنیا در آتش درمی آید و خارق عادت بخلق نماید و فریضه از فرائض ابدی ترک میدهد یا منقعی از
 سفرن محمد رسول الله صلعم نقصان میکند بداند که او شیطان و ضال مضل است و کرامت نمودن او پستتر از آج است
 و در دعوی کذاب است اتقوا من الصوفیة البهجة فانهم لخصم الدین و قطع طریق المسلمین
 جنگ و جال از درون و رنگ بال از برون دام دزدان در ضمیر و رمز شامان در خطاب
 او را در ذم دنیا سخنانی بسیار خوب است و کلام مغرب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی
 باشد هرگز لایق جوار حضرت پادشاه قدیم مگر در لواری فی قلبه حبه من محبة الدنیا لا اذیقه حلالة
 محبتی لان الملوث لا یصلی للحظیفة القدسیة و المحضرة الربانیة

خمار عشق تواند در دماغ ازان باقی است که صورت من الملک هر زمان باقی است

بشیر حافی محدث صوفیست و متعل این طائفة علیها روایت کرده گفت در خود شوی آن می نمیم اگر شوی
 در خاموشی بنیم روایت کنم او را گفتند بعد از آنکه شوی است بلکه بیشتر حرام است تو از چه میخوری گفت از همین
 که شما میخورید گفتند این منزلت چون رسیدی گفت باقر کمتر از نقد و بدستی کوتاه تر از دستی و کسیکه خورد و
 نند و با کسیکه خورد و گریه برابر نبود و حلال را زنت پذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
 هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را
 حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل میت مرادوست گرفتی وی گفته سیاحت کنی آب
 چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت با مرز
 و نیمه بهشت مرا صلح گردانید و با بخله می نطیف بنید بغدادی است مولدش مرو و مسکنش بغداد بود مردم گفتند
 که با تو چه رویم گفت بسه شرط آنکه زاد نگیریم و از کسی نخوریم و اگر رویم نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوحی رسد
 رو کنیم گفت پس تو کل برز او حاجیان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم است چرا و عظنگونی گفت خدا بزرگتر
 ازان است که پیش کسی که او را ندانید کنیم وی گفته سخت ترین کار ما سه چیز است سخاوت در تنگدستی
 و بی در خلوت حق گفتن پیش کسی که از او برتری گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
 خواستن و مردم را بد گفتن و بممانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چنین می ترسیدی اما علمت ان اکرم صفتی

امام اعظم ابوحنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد چنانکه در روایت است امام سادات است
 توجیه بقایه حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا امتحن شد و شکلیه با نیکو از خطبه بیار و گفتند
 تلمی تراش گفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از ان قوم باشم که حق تعالی فرموده است و الذین خطبوا
 وادوا جهنم کوفی را دید در گل مانده گفت گوش دار یعنی کوفی که گفت افتادن من سهل است اگر بفرستم آن
 باشم اما تو گوشه دار اگر بایت بغز و بگمان که از این قوم آید بغزند و بر خاستن همه شوار بود امام را عجب آمد
 و باران گفت زهارا اگر شمارا در سینه چیزی نگذارد و از این قوم است در این متناهی است من نگفتم و عقیده
 من تحقیق خود را همانند شیخ عارفت فریدالدین عطار گفته و این نشان کمال انصاف است تا لاجرم ابو یوسف و محمد
 اقبال دارند و مسائل مختلفه استی گویم بر سر این سخن کسی است که اتباع و تابع میکنند پیروی قائل و قیل مردی
 دل از حضرت عثمان را دشمن داشتی امام در آن وقت فرمود که در حق ترا بهمان بودید چه و می گفت تو امام مسلمانان
 باشی و با داری که در حق مسلمانان بجهودی دمی و در هرگز ندیم گفت سبحان الله و با باشد که محمد رسول الله
 و خیر خود بجهودی بدید آن مرد در حال دانست که سخن از کجاست که بر کرد و از ان اعتقاد بر داشت گویند خلیفه بنده است
 را در خواب دید در پر سید که از عمراد چند مانده است وی اشارت کرد به شیخ گفت است یکس نفرش نتوانست گفت
 از امام پرسید گفت اشارت باین آیه است ان الله عندنا خزائنه و یرزقنا من انعمت و یرزقنا من الاضاح
 و مانند ری نفس ما ذانکسبنا او مانند ری نفس بانی از حق تبارک و تعالی ما را می گنجد سیر علم را در خواب
 دیدم گفت ان اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفه گویم علم او اقبل و دلیل و ترک تقلید بود که ان تقدم و منان با او
 بسیار و با او در پیشگاه است پوشیده است

محمد بن ادریس شافعی مطلق وی شبیه شیر محبی است و شیر بوستان صحنوی شیخ عظامه سید یار محمد کرم
 بود در زمان هم افضل وقت و هم اعلم همه حجت الامیر و همه مقدم نامه ریاضات و کرامات و خیر است
 که این کتابه حل آن تواند کرد و در پانزده سالگی فتوی داد امام حنبل که امام جهان بود و شاکر می او آمدی گفت
 ما هر چه یاد داریم معانی او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود که می گفتی کی از گروه تو
 گفت نزدیک آنی نزدیک شد آب دهن خود برگرفت و تا دهن باز کرد و دهن او انداخت شبی بار من بازید
 مشاهده میکرد زبیده گفت ای دوزخی بارون گفت اگر من دوزخیم ترا خلاق است از یکدیگر جدا شد و جدا

بعد از احضار کردن و بیچکس خواب نوشت شافعی را پرسیدند وی را چون را پرسید که هرگز بر هیچ مومنی تبار
 شده و از بیم خدا استاده گفت بنی شافعی گفتند و اما من بخون مقام ربه و فی النفس من الطهور فان انجسته
 هی الماوی کی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمان وفات کن چه علم خاصه
 آدم است و صلواتم الا سما کله او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر سر
 نشان دوزخ و مردار بر من افشانند و رحمت کرد

احمد حنبلی امام سنت و معتدای ملت است عطار قدس سره فرموده بیچکس است او در علم احادیث آن حق نیست
 که او راست در روع و تقوی در ریاضت و کرامت شافی عظیم داشت بوجوب الدعوة بود و جمله فرقی او را
 مبارک داشت تا اندواز آنچه شب بیدوی افترا کردند میر او مقدم است ذوالنون و بشریانی و سرنا متعلق معروض
 کرنی و امثال ایشان بسیار مشایخ رادیده بود داستان او در قول بخلق قرآن و نبات او بر عدم آن معروض است
 روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از کلوک درگذشت و الوشا گیر و ترسان مسلمانان شدند محمد بن فرزند گفت احمد را بعد از
 وفاتش در خواب دیدیم پرسیدم خدا با تو چه کرد گفت بیامر زید و تاج کراست بر سر من نماز و تعلیم در پان کن
 کرد و گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق گمانتی گویم او را غزبی بود جز مندی که در کتبه من حدیث
 رسید بجا نیک رسید و چندان مجتهدین که در خطیقه او برخاستند در هیچ جزیه نماندند و آنست و اگر هیچکس نباشد
 مگر این تمیید و این قیماز برای موازنه با تمام علماء زمان و اهل سلوک همان کفایت است خصوصاً وجود شیخ عبدالقادر
 جیالسی در طبقه او و امد اعلم

مالک بن انس امام دار الحیره است و امامی از ائمه مذاهب در تذکرة الاولیاء ذکر او کرده با آنکه سلام نام
 برده ترجمه شریف او چندان است که این نامه تحمل آن نمیتواند شده با تا و در میزان بسند است که در حدیث آمده است
 حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه شش ضمیمه من باشد پس در کتب خاتم
 آنرا کنه کرد و بر دروازه خود این کلمه نوشت بود ما شاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده
 ولو اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله و جنت من خانه من است خواستم که هر بار که بخانه در ایام این کلمه
 بیاد من آید و بر زبان من رود خانه او در میان خانه این مسجد بود مجلس در مسجد نمون مجلس عمر فاروق و منی گفته
 من تمام عمر با سفی و سبک عقلی هم نشینی نکرده ام امام احمد گوید این امر عظیم است که جز از مالک دیگری را نیشسته
 و این بیت بسیار می خوانند

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکه نهزیمت سلطان بهادر از هالیون پادشاه بحرین رفت
 شیخ ابن حجر کی هم دستاورد هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تا صبح از باق روح مقابل کتاب جامع
 از دست نهد شیخ گفت سبحان الله الی الان یصیف کتب الحدیث والی هذا الوقت یصحها و یقتبح
 سنن رسول الله صله وی گفته که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آنگاه کنند باز یابند
 امتحان التقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابی است که خلیفه ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته
 و در آن گفته توفی فی ششده و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین بابی در حال و حال وی
 عند کرده و محمد طاهر نقشبندی بیج او در عنوان مجمع البحار پرداخته و با جمله بسی بزرگ و عالم و غار من کامل بود و در باب
 کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات نظم و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد
 سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم است و در عمل آن توقف و اجتناب داشتند جامع سیوطی
 بر ابواب فقه ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین و للعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته
 خانه دیدم در وی شیخ علی متقی نشسته و انمار و جداول مختلف در صغیر و کبیر در صحن خانه جاری از اشارت بهرست
 کردند که این جامع کبیر است و دیگری دیگر که این جامع صغیر است و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله است
 و بجدول دیگر که این فلان مقاله است همچنین کتب در رسائل خود در انام بر و ندر و هر یکی با سنری و جدول تعیین نمودند
 عبدالوهاب متقی خلیفه اوست ترجمه او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقه ایشان در تصانیف
 اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و آمان امر حقیقت و تسبیح نیست و حفظ آورد
 و تعلیم علم و حکم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال است وی گفته طریقت طلاق است
 که بیستفید من کل مفید و بیفید لکل مستفید و هم وی گفته شاذلیه گفته اند المصنوع موافقة الحق
 لا لهما لغة النفس یعنی اگر شهوت نفس با طاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت حکم مخالفت مشهور

بشکر دارد

از شیر دل بشکر کشاید

لات همه در ناسبتاست

می فرمودند بر علی حج که بران اطلاع افتد لا اقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جمله عالمیان آن عمل باشد
 این معنی را از دست نباید داد وی گفته از آن باز که با صرة مارفته است محب حضوری نصیب نشده است که عمر
 این چنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع از آنحضرت صلعم و قدم بکنه معظمه چون بگذشت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند که بعد که باری بشاید آثار و ملاحظه انوار آنحضرت صلوات
شرف شدید و این دو بیت فرو خوانند

یا صین ان بعد الحبيب و داره
و نائت مرآطه و شط مزاره
قلقد ظفرت من الزمان بطائل
ان لمرآه فطنه انشاره

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خردمند شیخ عبدالقادر است و شمارا بخند
سپردیم و دعا و وداع خوانند

دلی از سنگ باید بسریاء وداع
که تحمل کنند آن لحظه که عمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو من يتفق على ولايته و جلالة شأنه شیخ عبیدالحق گفته در علم
پایه اجتهاد داشت و با وجود آن در علم نظر در کتاب میگذاشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکرد
زین العابدین حقیق است وی گفته در بعضی مجالس معتقدان ابا بکر افضل من علی و لکن الحجة و الاخذ
شیخ الخروگینت مؤلفها کلها علی یدی سیدنا علی و هم منی گفته معتقدان الفضیلة بین الصحابة علی ما ذکره
العلماء و هذا هو المذهب و لکن للقوم ذوقا و الاخر یجدون و یدرکون به اشياء

ابوبکر بن سالم بنی حضرمی هو من جمیع بین العلما و الحما و الولاية و السيادة له کلام عال و اشعار فائقة فیرزقی
عن حاله و مقامه وی قصیده این قافیه معارضه کرده و در آن گفته است

فولوا وجود السر ما کان کاشف
فمقت بذک السر کل البریه
تمسک بنا و الزم دقائق حسنا
و ذر فی بصرف الود نسعد مودا
ولی شرف بالمصطفی سید الوردی
بنسبته فقط اجمیع الخلیفة
و وصل علی الهادی النبی و آله
و اصحابه و التابعین بحمد

شیخ احمد ابوالحرام از اکابر علماء و عرفا و متنبوی است پس او فوت کرد گریستند وی گفت ای پدر گریه
کن اگر من رفتم غم نیست تر باقی بمان که در وجود تو رفع خلق است و این آیه بر خواند اما الابد فیدهب جفاد
و اما ما یبغ الناس فیکف فی الارض شیخ در زاد المتقین گفته اکنون چون این آیه میسرند گریه میکردند و
فوت پسری آدمی آوردند

شیخ محمد بهمنی از زبانت مصر است و از دیات عصر بکه معظمه قوطن کرد شاکر ذری شاکر سوطی است

وی میگفت که محل من بر اکثر کتب اعدادیست از صحیح و در مسأله فقه اجتهاد و استنباط کردی
 شیخ فیسی مغزنی متوطن مرینه منوره شیخ عبدالحق دهلوی اورا بعد از تکیه عربان دارند گفت لایحوسو نامی دعا که
 فرمود سبحان الله لست انت عن نفسی در زاد و بتقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و سخنان غریب
 می گفت در پیش باب کعبه پا نهاد را ذکره خواب میکرد گویا که خانه پدرش هست از مشاهد او حالتی عجیب ذوقی
 غریب دست بهم میداد بعد گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزد و میگفت ششم و هفتم خواب نبود
 خوش آنکه ز می مست شوی بخیر استی پنهان ز تو من بوسه زخم آن کفت پرا
 و بعد گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آن مقام شریف طواف نیم شبی است و تجلی خاص و عظمتی مخصوص در روز
 آن مقام می آید که تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که میباشد در جمال آنخانه مدبرک میگردد
 و مشاهده می آید تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خداوند که در آن در و دیوار عظمت
 نثاره اند و ذلک سر عظیم انتهی گویم درین فمید این حقیر نیز بمنزبان حضرت شیخ رحمه الله تعالی است در حالت طواف
 نیم شبی این برکات و آثار را چشم سر خود دیده اللهم ارزقنا همة اخرى دیگر ترفی بود غالب آنست که از دیار
 یمن بود ضعیف کبیر سن در وقت دعا گویا میگردد و شوقا مینماید گویا تمام خانه را در شکم خوابد و زود در یک چشمی
 بود که بحر می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب با کعبه در سخن بود و بعد علم شیخ
 عبدالحق دهلوی گوید در مرینه مطهره از جنس مجازیب کتدر دیده شد غالب بر حاضران آن مقام و ساکنان آن بلده عبادت
 فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسار است و وجود مجازیب در که محظرت بسیار و با وجود آن مردی معنی بود مجذوب
 شکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در آن مقام شریف میباشد جاها را از بدن برکنده در یکسازار
 میگشت و در مسجد شریف می آمد و سخنان غریب با ادایهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریر
 بر رعایت ادب و حضور و توجه بجناب نبوت صلا مینمود و اشاره بجهه شریف میکرد و میگفت هذا رسول الله صلوات
 جالس فیه و حاضر فیکم و انتم بین یدیه فتاد بی امعه و شاهد و اجاله هذا رسول الله هذا چنان مینمود
 که گویا بخت بعبادت حضرت رامی بیند و با بخت بکس ادر مرینه منوره اشارت بجناب آنحضرت صلا مینماید
 و در محاورات غیر هزار رسول الله و نهانی اسرینگویند و در مسجد شریف آواز بلند میکنند و وزی از تره فروشته
 می شنیدیم که میگفت و ترهای خود را آب می پاشید یا بركة النبی تعالی و ازلی شکر و نقل و جنازه است را
 بر در حجره شریف می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور وقت

خطیب است که خطیب در اثنا خطبه روی خود را گردانیده بجاناب حضرت مسلم می بیند و میگوید هذا النبي صلوات
 قال گویم آنچه من شنیدم از خطیب این لفظ است صاحب هذا القبر المطهر والمراد المعطر ومانند آن
 وحق آنست که اینجا هر چه گویند کمتر است و آنچه بسیار سرایند مخصوصا بی هو واهی صلوات
 میر تو کرایه اصل وی از هندست و نشو و نما در بلادین یافته بعد از آن بکه سطر شتافته و توطن گزیده
 و با فاده علم حدیث شریف کمر بسته یکی او را پرسید چه ستر است که حق سبحانه و لهامای خلائق را بر جمع بنامه کعبه
 داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افرادیه و ارواح جزئیه
 از وی استغاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از آنست که تمام عقول و قلوب را میلان بر جمع

بسوی اینجا گویم

ز جام مهر بود همچو ماهی مستی ما بقدر وصل شود همچو ماهی مستی ما

حاجی نظر اندیش از مردم سلوک است در که معطر ساکن بود وی گفته درین مجال که معطر و فواهی
 آن که می بینند بارها نماده اند که آسمان طاقست برداشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این بلده عظیمه
 که است لا فناء لک الرجال ای ند کھروند قهقرو سکونت ای مقام مردم را پست و پامال کند و از مستی او
 چیزی باقی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار اینجا محو و متلاشی میگردد اولیاء
 در اینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا اعتقاد برادرین شهر آن تندی و تیزی نبود که در جای دیگر است
 مولانا نظر اندیش از می از صلح و وقت خود بود و عالم معلوم دینی تمام عمر بزرگ بود و قتل و عبادت گذرانیده
 و قوت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات وجود اوقات و وظائف را قبول نکرده یکبارگی در
 بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک است و همچنین اگر کسی پیش ما
 چیزی می آید و چنان مکرده مینماید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کار در بر خلق را ند آسان تر از آن مینماید که در
 در دست نهد یکبارگی ایشان فصل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
 شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بلازمست مولانا رفته شد گفت
 که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
 تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما اینست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل است
 ابوحنیفه و شافعی را نیز میر علاوه بنقده و اجتهاد

عبدلقد سندی از اصحاب علی برقی است و شاگرد ابن حجر مکی در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال میگفت *اعرفوا الله بالکلام* دانشمند بود و مرد خدا از بیخکس طبعی و با کسب کاری نداشت
 بهشت آنجا که آزاری نباشد کس را با کس کاری نباشد

برای خدا درس و افاده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسو مشکوتی بدست خود بغایت صحت نوشته و ورق ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس از آن استفاده نمایند استخام میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاری که کرده ام این شکوة است امید دارم که خدا تعالی مرا بدان بخشد مات بح فی سنة ۹۶

میان خد بخشش کنی نقیر سندی است پنجاه سال مجاور مدینه منور بود از افراد این راه و مردان این طریقه است شیخ عبدالحی دهلوی روزی قوال فغانی را همراه گرفته بملازمت او رفت وی همان لفظها را بنیاد کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیز نیست موثر و ربانیده سر بالا کرد و عظمت تمام گفت بلی برقی است که بعد از پیغمبر خدا صلوات الله علیه پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و سکیانان که حالت ذاتیه نداشته باشند چه کنند جیلان را انگیزند و دست و پای زندگان را سرگردانی در وقت پیدا شود مثل سیکه اشتهار طعام غالب ندارد چاره ماند آن بخورد تا با امداد آن غیبی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شهوت او است افتاده است زن را بزور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجایافت شود بی حیل و تکلف پس باین چیز یاد آورم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات اند فقیر در غلبه حال سر برزد وی گفت خدا ساست دارد شما اینجا از برای تاراج خزائن جواهر آمده آید معور باشید

شیخ احمد شناومی وی پسر علی بن عبدالقادر بن محمد عباسی است جامع بود میان علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس ربلی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الله خرقة پوشیده و بدرجات عالی رسیده وی گفته لو کان للشعرا نی حیاما و سعه الا اتباعی و هم وی گفته عهدنا بحفظه و ان لیر حفظه در انسانین فی ذکر شایخ المحرمین نوشته که قبول بیعت را در عرف تاخرین اهل حرمین اخذ عمد گویند یعنی هر که مشایخ تصوفیه بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه ایما و چه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجره خود خفته بود و زغی را دید که بر دیوار حجره میرود بکلمه شمع خواست که او را بکشد شود و حدت این داعیه را منحل ساخت باز خواست که او را بکشد باز شنود و حدت آن داعیه را منحل ساخت با بجهت بیان این دو خطر مترد و شدت آنرا بمثال شمع را مصمم ساخته گلی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد و وزغ بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت اللهم الذي جمع لنا بين الامرين شيخ احمد قشاشي عقب اين بحايت گفت اگر من انجامی بودم هیچ
توقف نمیکردم و سران و مرغ را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی اندر دلموی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت
بوجبی واقع است که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد گوآب و ناز هر چه در وجود یکی باشند با چون هر یک
فزاره فیض خاصی باشد و منظر استعدادی خاص آید آب ز آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد حکم
شریح در ضبط احکام این کثرت است و شهرد کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاحمت نکند و نه کثرت
وحدت را توفی رحمة الله تعالی فی شئنا و دیننا بالیقین

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس است اصلاش از قریه دجانة مضانیه بیت المقدس بوده بسیار بزرگ
بود قشاشی از ان گویند که برای ستر و اخفاد در عینه قشاشه فروختی و قشاشه منقطه متلاء را گویند چون دو ات
و با پوشش گفته و مانند آن وی امام است در علم شریعت و حقیقت چون حقیقت سخن گفتنی آیات و احادیث
آنرا سهره من کردی شادوی چون او را دیدگفت مرحبا بمن جا ببقیتس منا علومنا بخطوی یافته شد الذي
یتحقق وجدانه ان الختمية الخاصة مرتبة الهية ينزل بها كل احد حسب قته و زمانه غیر منقطه
ابد الا باء الی ان لا یبقی علی وجه الارض من یقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهية عن العالمین بها
سید محمد بن علوی بوی نوشت دایت النبی صلی الله علیه و آله یقول لی سلم علی احد القشاشی و بشره بالشفاعة
و فردای آروز آمده گفت دایت النبی صلی الله علیه و آله یقول لی سلم علی احد القشاشی قل له
انه جلیس فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات در میان آمدی گفتی سخن لا مقام لنا الا من اهل یثرب
و قد قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان : آنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت
صلعم کی از عجایب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف تمامه در منام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود
و چنین مقدمه عثمان وید در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت به لم یظهور شیخ که کاشان
معامله پیش ازین وقت بودی قشاشی بمن التفات کرد و فرمود لو شاء الله ما تلوته علیک و الا در آن کرمه
و مثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که فریضه فقهای زمانه بودی و سب
وضع زهاد متقشف بلکه بر طریقه توسط و بی تکلفی که هیچ سنت همان است و هرگز نمخانه امر از نیمی و اگر ایشان بخانه
وی آمدندی سخن سخنوی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و که همه قوم را بترید اکر ام
مخصوص نمودی و امر معروف بنهایت لین او کردی و زائران خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی مغز

گفته ما خرجت من عند القشاشي فظاكا والديا في عيني احقر من كل حقير ونفسه اذل من كل ذليل
ولو تكررت في حقه مرات توفي في رحمة الله

سید عبدالرحمن اورسی مشہور محبوب مولدش کنارسہت از بلاد مغرب مصر در روم و شام را سیاحت کرد
بعده سالها بحرین مجاورت نمود و عین رفت تا او بیاد انجار از زیارت کند زیرا کہ میگوید الیمن بنبت فیکلا و لیاہ
کما بنبت فی الارض البقل و اورا با ایشان وقائع عجیبہ و صحبتہای رنگین پیش آمد و بعد از ان بکہ باز آمد و محل
اقامت انداخت اہل مکہ از وی ستفید شدند و خرقہ پوشیدند از وی کہ آیات بسیار روایت کنند ہر کہ با وی
نشستے مفارقت دوست نداشتی بچمت عذوبت گفتار و یک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانہ و ہر کہ زیارت
او آمدی بقدر استعدادش بر وجوہ خیر دلالت میکرد از ورود و تلاوت و استغفار و اوراد و ہر کہ استعداد
دانستی بر مطالعہ کلام صوفیہ تحریر فرمودی مجربش از ان لقب کردند کہ نزدیک سماع روی خود می پوشید
چون گرم میشد پرہ از چہرہ می افکند انوار عجیب ظاہر میشد و اثر وی در مجلسیان در میگرفت

محمد بن علاء ابابلی حافظ حدیث بود در زمانہ خود استاد مصر و حرمین و با خلاق مرضیہ متصف در سب و حال
شب قدر را دریافت و بعضی آثار عجیبہ آن شب مشاہدہ نمود در آنوقت دعا کرد کہ بار خدا یا ما را مانند حافظ ابن
حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفته لایلف احد الیفا الا فی احد اقسام سبعة اما
ان یولف فی شئی ثم یسبق الیہ یخترعہ اوشی ناقص بتمہ اوشی معلق لیشرحہ او طویل یختصرہ دون
ان یخل من معانیہ بشئی اوشی یختلط برتبہ اوشی یخطأ فیہ مصنف سینہ اوشی متفرق یجمعه الا
کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلعم نصر اللہ امرأ سمع منی الحدیث از جلالت و عظمت و بزرگی
و احترام امری عجیب داده شدہ بود شرفا و باشوات و وزراء ہمد بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف
نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در سنہ از دنیا بر رفت باہل رہی بہت بمصر
رحمہ اللہ تعالی و ایا نامند و کر مہ

شیخ عیسیٰ مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطنیہ و مصر را پی سپر کرده تہجد و بکہ وطن گرفت تمیمی
دارد مقالید الاسانید نام استاذ تیمور اہل حرمین است و یکی از اوجیہ حدیث و قرأت سید عمر اباحسن در حق
وی گفتی من اراد ان یمنظر الی شخص لا یشک فی ولایتہ فلینظر الی ہذا از عمل بر سنت و مواظبت حضور
جماعہ و کثرت طواف و صیام و قیام چہیزی عجیب اورا روزی شدہ بود و متوسط بود در جمیع امور نہ سبالفدا
شت

و نه تساهل میکرد و احزاب شاذیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریق بر وی غلبه داشت و در ششاد رفت از دنیا
 محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بزرگ و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده
 طریق تفهیم کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرین وی آورده است و جوهر را بل بحرین یکی از شفاقت
 متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت کمال داشت صناعات عجیب و علوم غریبه نیز
 میدانست و مصداق قوله تعالی و زادته بسطه فی العالم و الجسم افتاد و بود و عقل عاقل تر بر کمال
 داشت با فضل و عقده که بوی افتاد و حاصل آن راه یافتند و شادانچه شد شیخ احمد ولی الله بوی روم از
 و فدایند این شیخ نه که اجازت جمیع مرویات و الحدیث حاصل کرده بحق اخذ عن والده قراءه و سماعا
 و نیز موطار ایتامه بروی خوانده بحق سماعه لجمیع من الشیخ حسن العجمی و غیره من الشیخ و گفته و الله
 شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشاشی با
 ملاقات کرده و هر یکی را به گیری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست
 و بتوقد ذرین و تبحر علم و زهد و تواضع و سیر و علم تصف بود استا و زیاده شاد روم که آنرا خواجه گفتندی بزیار
 مدینه منوره آمد و با جماعه کثیر از علماء و اہلبت عظیم صحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم و در
 قطع و قطع آن معنی بلوغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جہر در مساجد میکردند شیخ این آیه بر خواند من
 اظلم من منع مساجد الله ان ینزل کذیبا علیہم و سعی فی خواہا قیام خواجه متغیر شد و بروی بغایت
 دشوار آمد و بعض نقول فقیہ کہ از فتاوی قاضی خان و غیره نوشته بود از حسیب بر آورده بدست شیخ داد شیخ
 گفت اگر بتقلید سخن میگویی من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شمار من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن بگوئید
 ایضا گوی و میدان و عنقریب در آن باب رساله نوشت و شبهاست خواجه را قطع کرد یا ران شیخ از تغیر در آن
 خواجه که در دولت عثمانی پایہ بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین سال بعد در در مناسب نیست شیخ گفت
 از حق نتوان گذشت هر چه شود گو شود و آخر الامم خواجه و اصحاب وی سخن نتوانستند و بهوت مانند و کلر کت
 یعلو ولا یصلن بظهور بیوست گویم ذکر جہر در مساجد است در هر جا همان باید کرد که انجا آمده و این
 طریق حاصل میشود جمیع میان روایات و قصر عمل بر مورد و ابد علم
 شیخ یحیی شادوی بحرین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعد بروم رفت و زیر روم که معتقد شیخ بود
 ویرا گفت کیف وجدت شیخنا ابراهیم وی گفت وجدته فحسما و زیر چشم آمد و او را از آن مجلس بیعت

بدر کردی و شیخ محمد قوی افتاد خواست که بقصد ایدامهر من آید این قصه را بسع شیخ رسانیدند فرمود و بعبس
 صاحب الغیب آنرا چنانکه در راه بگذشت و با بجهت سیرت شیخ آن بود که از زنی صوفیه و متفکره روزگار و بچو تکبیر عمامه و
 نظیر ایل کام و لباس خوش و کلاوگ بزار بود شتاب متوسط و عمامه متقارب و کوفیه لاطیه چنانکه عامه اهل حجاز عادت
 دارند می پوشید و هرگز اظهار حیثیت بقدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افاده می اصحاب خود
 بر هیئت مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هو کذا و کذا البس فیه من کذا کذا و کذا و چون در مسئله ای می ادنی
 و اجبت کرد زنی متوقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبدالله عباسی گفته کان مجلسه
 روضة من بیاض الجنة و نزد آنکه مسائل حکمت البتة حقان صوفیه در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را ب تحقیق
 کلام ترجیح بیان نمودی و گفتی هؤلاء الفلاسفة قاروا حنونا علی الحق و لم یفیندوا الله یکی از خطباء در تاریخ
 و فاش گفته والله انا بقرانک یا ابراهیم محزونون

شیخ حسن عجمی یکی شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فهم بود صحبت و استفادۀ وی
 از شیخ عیسی مغربی است اگر چه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین در ریافت و حقی بود اما در سرفرح
 میکرد و در میان ظهر و عصر در میان مغرب و عشاء در حالت اقتدا فاجتهد و وصیت میکرد که فساد خود را تنگ
 گیرید بلکه بعضی از رخص جنفید ایشانرا از فایده نماز توانمند کرد و در انسان العین گفته غرض آنست که با وجود این همه
 علم التزام مذہب عین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلیق جائز میداشت بنی ملاخط آنکه حقیقی محتمل نزدیک
 فریقین متحقق شود یا نه انتی گویم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم هم برین شیوه مرضیه گذر شده
 و بوده اند و اینچنین تعلیه بتقلید که امر و زنیان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یحسد شیخ
 ابوظاهر مرینی گفته اویکن سیدی حسن العجمی یجیل و کانت فی عینیه هنة و کان مع ذلک و اذا قرأ
 الحدیث رتی حلی وجهه الا نور و صبار کاجمل من رشی فی الدنیا و ذلک سر قولہ صلوات الله علیه امرأ
 سمع الحدیث اسامیه خود در رساله ضبط کرده از اینجا قوت تجریمی معلوم توان کرد وی گفته بقول الناس اعداء
 العالم نصف العالم و صدق فان العالم له نصفان عا و لمر و لیس لواحد منهما نصفه فکافهه قال اولد العالم
 لا یصغی له هر سال باه و بسبب زیارت مدینه مشرف می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب سسته بطریق سر و ختم میکرد
 قاری وی شیخ ابوظاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد و خوش
 نمی شد - محمد تقی